

فرهنگی مرد پرکار بلخ

به یاد **صالح محمد خلیق**
شاعر و پژوهشگر افغان



عوض علی کاظمی

دانشجوی دکترای
ادبیات فارسی دانشگاه
علامه طباطبائی

سخن از روزگار فرهنگ و فرهنگی در زمانه ما با درد، اندوه و بی‌توجهی گره خورده است؛ به‌طوری‌که بعد از تحول در افغانستان، اهل قلم و دغدغه‌مندان فرهنگ، هریک به کنجی خزیده و به گوشه‌ای رفته‌اند و همراه با یأس و آینده موهوم، روز و شب سپری می‌کنند. کسانی هم که مانند صالح محمد خلیق، شاعر و پژوهشگر پرکار بلخ، تمام مشکلات را به جان خریدند تا گامی را در تداوم تلاش‌های پیشین بردارند که ارزش‌های گذشته به یاد فراموشی سپرده نشود، قدردانی نشدند و با آرزوهای بلند به زیر خاک رفتند و یاران و دوستان‌شان را تنها گذاشتند.

خلیق در این روزها غنیمت و سرمایه روزگار بود. هرکه با شعر و ادبیات افغانستان آشنایی داشته باشد، نمی‌تواند مدعی شود که نام خلیق را نشنیده است چون خلیق تنها شاعر نبود؛ فرهنگی مرد سخت‌پرکار و معتدلی بود که عمرش را در راستای ارزش‌های سرزمین آبایی‌اش صرف کرد. سال‌ها به‌اندازه توانش سرود، نوشت و پژوهش کرد، نسلی را پرورش داد و جریان شعر و ادبیات شمال را همراهی کرد. از این‌نگاه او شخصیت ویژه‌ای داشت، جایگاهش در جامعه ادبی، برجسته بوده و احترامش ادامه خواهد داشت.

خلیق به‌عنوان یک شاعر و فرهنگی اصیل و به‌معنای واقعی، ویژگی‌های خاصی داشت که او را از دیگران متمایز کرده است، اما مهمترین خصیصه زندگی او به‌نظر این شاگرد کوچک ادبیات پارسی، اینها می‌تواند باشد:

➤ **عشق به فرهنگ و ادبیات:** خلیق نه‌تنها متون زیادی را از خود به‌جا گذاشته است، بلکه تمام تلاش او احیا و پاسداری از ارزش‌های ادبی و فرهنگی این سرزمین بود؛ از گرداندن و راهنمایی نسل شاعران گرفته تا راه‌اندازی و جمع‌آوری آثار قلم‌به‌دستان کشور تا مقدمه‌نویسی و چاپ آثار شاعران پارسی‌زبان در داخل و زمینه چاپ آن در خارج از کشور. در یک جمله؛ ادبیات فارسی در افغانستان، کار شبانه‌روزی و عشق او محسوب می‌شد. صفحه او هرروز یک خبر فرهنگی داشت. گمان نکنم کسی مثل او در این شرایط، این همه تلاش کند و با اوراق‌اوراق نوشته‌ها به متون نسل سرزمین‌اش عشق بورزد.

➤ **میان‌روی در رفتار و گفتار:** یکی دیگر از ویژگی‌های شخصیتی او به‌عنوان یک فرهنگی، میان‌روی و اعتدال بود. با اینکه در ۲۰ سال اخیر بسیاری از فرهنگیان نتوانستند در برابر منافع شخصی، جایگاه‌شان را حفظ کنند ولی خلیق همچنان مولوی‌وار، با درک کثرت فرهنگی و عدم‌پافشاری به ایدئولوژی و مذهبی خاص، حرکت می‌کرد. به همین خاطر نزد افشار مختلف جامعه ادبی، جایگاه ویژه دارد.

➤ **پرکاری در تولید آثار:** خصیصه دیگر زندگی خلیق، خستگی‌ناپذیری در کار و تولید آثار منظوم و منثور بود. از این مرد ادیب، بیش از ۲۰ مجموعه شعر و آثار تحقیقی مفید به‌جا مانده است که تعدادی از آنها از حیث اهمیت منحصربه‌فرد است. اگر هر فرهنگی به‌اندازه خلیق در راستای ارزش‌های سرزمینی خود تلاش می‌کرد و می‌نوشت، دیگر این سرزمین با حسرت از دست‌رفتن ارزش‌های معنوی، مواجه نمی‌شد. فراموش نکنیم تاریخ این سرزمین شاهد نسخه‌سوزی‌ها، از بین‌بردن آثار و کتمان حقایق فرهنگی و تاریخی زیادی بوده است.

نبود چهره دغدغه‌مند و عاشق فرهنگی چون خلیق، در این‌روزگار سخت، برای جامعه ادبی کشور جبران‌ناپذیر است اما برای اینکه راه آن فرهنگی مرد پرکار بلخ تداوم داشته باشد، بر جامعه فرهنگی و اهل قلم است که آثار و کارنامه او را هر چه بهتر و بیشتر به تحلیل و تجلیل بگیرند.

عکس: ستاره کاظمی، هم‌میهن

روایت
اندیشمند

گفت و‌گو با ناصر فکوهی درباره باورها و احساسات مهاجران ایرانی خارج از کشور

رابطه خیالین دیاسپورا

بامام وطن



فرزاد نعمتی

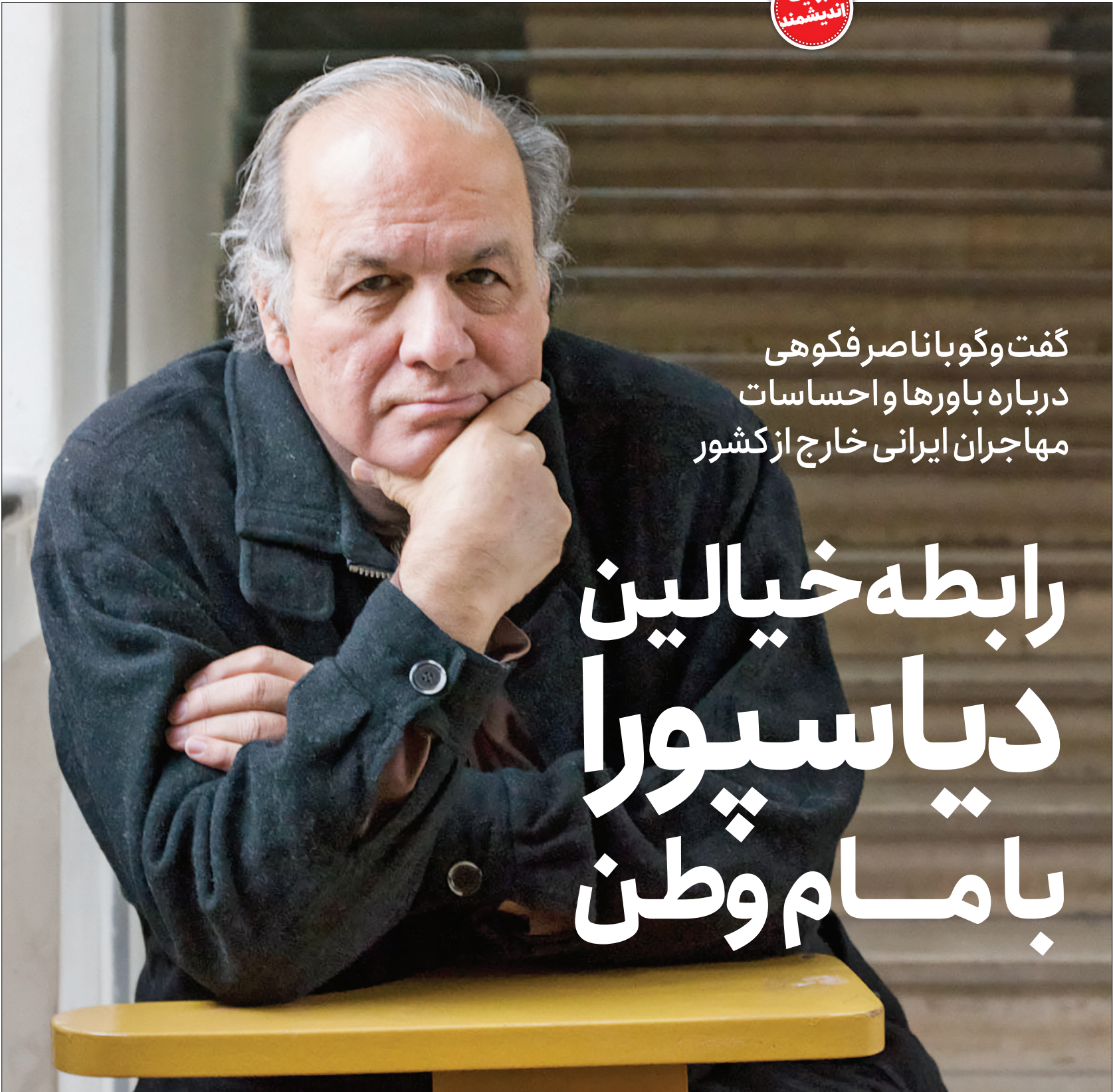
خبرنگار گروه فرهنگ

نخستین بار در گفت‌وگویی با ابوالفضل دلاوری عضو گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی پیرامون رخدادهای ۱۴۰۱، ذهنم درگیر نقش و کیفیت تأثیر دیاسپورای ایرانی (جامعه مهاجران خارج از کشور) در تحولات داخلی کشور شد. آنجا این استاد برجسته جامعه‌شناسی سیاسی، از این سخن گفت که «دیاسپورای ایرانی، بخشی از جامعه ایرانی است» اما «یکی از اشتباهات محافل و رسانه‌های رسمی این است که دیاسپورا را مترادف نیروی خارجی معرفی می‌کنند درحالی‌که آن‌ها بخشی بیرونی از جامعه ایرانی هستند که ناگزیر یا موقت از کشور خارج شده‌اند، ولی غالباً در داخل کشور تعلقات و ارتباط‌هایی دارند و اغلب نیز تمایل دارند در شرایطی که آن را مناسب می‌دانند به کشور برگردند.» او جمعیت دیاسپورا را «شامل میلیون‌ها نفر» قلمداد کرد، از این گفت که «هیچ‌گاه در طول تاریخ ایران این مقدار جمعیت به‌ویژه این مقدار نیروهای تحصیل‌کرده با انگیزه‌های متفاوت، اعم از جست‌وجوی فرصت‌های شغلی و تحصیلی، گرایش‌های سیاسی و... به خارج از ایران مهاجرت نکرده بود»، فعالیت‌های آنها در آن مقطع زمانی را «یکی از موتورهای محرکه» جریان موسوم به اعتراضات ۱۴۰۱ دانست و از مفهومی به‌نام «شکاف زیستگاهی» رونمایی کرد که «بعد از انقلاب ایجاد شده» و «علاوه بر لایه‌های سیاسی، فکری و فرهنگی از یک انرژی پتانسیل نوستالژیک نیز برخوردار است و در سال‌های اخیر همچون شکاف‌های جنسیتی، نسلی، فرهنگی، قومی-مذهبی، طبقاتی و ایدئولوژیک فعال‌تر و سیاسی‌تر شده است.» از نظر دلاوری؛ «این شکاف‌ها همگی در اعتراضات ۱۴۰۱ به صورت ریزومی یا یک‌دیگر مرتبط، همسو و هماهنگ شده‌اند و مهم‌تر اینکه واگرایی‌هایی که پیش از این داشتند، کمتر شده است.» اینک و پس از گذشت سه سال از آن رخدادها، به‌خصوص پس از جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، بار دیگر می‌توان درباره دیاسپورای ایرانی و باورهای غالب فرهنگی و اجتماعی در میان آن‌ها و پیامدهای سیاسی کنش‌های‌شان سخن گفت. برای بحث در این باره، سراغ ناصر فکوهی رفتم؛ نویسنده، مترجم و استاد برجسته گروه انسان‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران که البته نگرش متفاوتی نسبت به دیاسپورای ایرانی دارد. او که خود دهه‌ها در غرب زیسته و تحصیل کرده است، از جمله کسانی است که در این خصوص به تأمل نظری نیز پرداخته و از او، یادداشت‌ها و مصاحبه‌های متعددی از دهه‌ها پیش، موجود است. این گفت‌وگو در دو بخش تقدیم شما خوانندگان «هم‌میهن» خواهد شد. بخش دوم این گفت‌وگو، فردا منتشر خواهد شد و امیدواریم بتوانیم در ادامه پروژه دیاسپوراپژوهی خود، گفت‌وگوهای دیگری نیز با صاحب‌نظران این حوزه داشته باشیم.

➤ رابطه دیاسپورای ایرانی با کشور مادر خود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ابتدا باید بگویم که مطالعات دقیق و قابل‌اتکایی که به‌صورت جامع و سراسری موضوع دیاسپورای ایرانی را بررسی کرده باشند، نمی‌شناسم. منشاء اطلاعات، بیشتر مطالعات موردی، آمار کشور مبدأ یعنی ایران و کشورهای مقصد نظیر سرشماری‌ها و برخی نهادهای مدنی در کشورهای مقصد به‌ویژه آمریکا هستند و به‌دلایل سیاسی. قابل‌درک، تابعت دو یا چندگانه، اختلاف نسل‌ها و فرهنگ‌های بسیار متفاوت کشورهای مقصد و نبود انسجام (نه فرهنگی، نه اقتصادی و نه مدنی) درون این دیاسپورا، آنچه در اینجا می‌آید تنها بر همین منابع، همچنین دایره‌المعارف‌هایی نظیر ایرانیکا و مشاهدات و تجربیات میدانی بر دیاسپورا استوار است. بنابراین با قاطعیت نمی‌توان به پرسش‌ها در این موضوع - که موضوعی پیوسته و در جریان است - پاسخ داد. فاصله زمانی در این گونه مطالعات بسیار مهم هستند تا اشتباه‌های تحلیلی را کمتر کنند.

با این‌همه به‌رغم نبودن مطالعات جامع، رفتارها و عقاید، برخی سازمان‌ها و نهادها و شخصیت‌های عمومی این دیاسپورا، به‌صورت جداگانه اینجا و آنجا بررسی شده‌اند. «پروژه تاریخ شفاهی هاروارد»، پروژه‌های مشابه در ایران و خارج از ایران و روی شبکه‌های اجتماعی، هرچند بیشتر به گذشته اختصاص داشته‌اند، در بخش‌هایی از خود موضوع مهاجرت و زندگی در تبعید یا انتخاب خودخواسته آن را نیز مطرح کرده‌اند. راستی‌آزمایی این تحلیل‌ها باید براساس گردآوری داده‌های پراکنده و در زمان مناسبی در آینده انجام شود. به‌خصوص آنکه ما با یک واقعیت نخستین و بسیار پراهمیت سروکار داریم؛ پدیده مهاجرت‌رستی گسترده، همانگونه که بارها مطرح کرده‌ام، در تاریخ ایران چندان پیشینه‌ای ندارد. به‌جز مهاجرت نسبتاً گسترده بخشی از زرتشتیان ایران به هندوستان که امروز پارسی‌های این کشور را تشکیل می‌دهند و قرن‌ها پیش از جنوب‌شرقی ایران به طرف



آن کشور انجام گرفت، ایران همواره کشوری مهاجرپذیر بوده و نه مهاجرفرست. اغلب مهاجرت‌های قرن بیستم نیز شکل محدود داشته‌اند و در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، عمدتاً شامل دانشجویانی می‌شدند که به قصد تحصیل به اروپا، سپس به آمریکا می‌رفتند و پس از چندسال به کشور بازمی‌گشتند. سفر تحصیلی، سفرها و گاه مهاجرت‌های دینی به اماکن مقدس در عراق، البته پیشینه‌های دورتری هم داشته‌اند. آنچه اما می‌توان مهاجرت واقعی نامید، در یکی، دو سال قبل از انقلاب اسلامی آغاز شد و در امواج مختلف بحران سیاسی و اقتصادی تا امروز، ادامه دارد. اینجا دیگر با جمعیتی قابل ملاحظه و میلیونی روبه‌رو هستیم که امروز براساس برآوردهای مختلف شامل ۵ تا ۸ درصد جمعیت کشور می‌شوند. بنابراین آنچه را در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ مشاهده می‌کردیم، من اصولاً مهاجرت نمی‌دانم و از آن با عنوان «سفر طولانی» یاد می‌کنم.

➤ با این تفاسیر نخستین موج مهاجرت ایرانیان در دهه‌های اخیر، از چه زمانی شروع شد؟

از یکی، دو سال پیش از انقلاب، موج نخست مهاجرت‌های ایرانیان آغاز شد که ابتدا شامل سران و مسئولان نظام پیشین و خانواده‌هایشان می‌شد، سپس همه کسانی که نمی‌توانستند شرایط جدید حاکم بر کشور را از لحاظ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بپذیرند. بسیاری از این افراد باور نداشتند که شرایط چندین‌دهه ادامه یابد و به‌صورتی وسواس‌آمیز هنوز پس از ۴۰ سال، شمار کسانی که در نسل نخست و امروز نسل‌های دوم و سوم بدان باور دارند که با جریانی مشابه انقلاب ۱۳۵۷ یا چیزی شبیه به آن، شرایط «بازگشت» فراهم می‌شود، نسبتاً زیاد است. هرچند این امر بیشتر یک «رویا» است.

➤ چرا فکر می‌کنید چنین باوری، بیشتر «رویا» است تا برآمده از درکی واقعی از سیر تحولات؟

این امر را من، نه‌فقط باتوجه به موقعیت سیاسی ایران، بلکه براساس تجربیات پیشین انقلاب‌های سیاسی و دگرگونی‌های مشابهی که به مهاجرت‌های طولانی‌مدت